

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

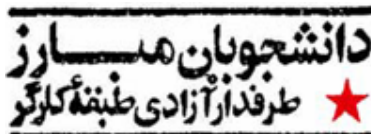
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

حمید آشوریان
۰۸ جولای ۲۰۱۸



تجربه فعالیت سیاسی در شکل دانشجویان مبارز-۷

و نگاهی به جنبش دانشجویی دهه ۱۳۵۰

حساسیت‌های خاص آن دوران

برای ارزیابی اشتباهات آن دوران باید حساسیت‌ها و شرایط همان دوران را به دقت شناخت و ارزیابی کرد نه آن که صرفاً بر اساس وقایعی که بعدها پیش آمده و به حاکمیت جمهوری انجامیده، به داوری بنشینیم. اغلب به فعالان آن دوره انتقاد می‌شود که در مرزبندی و مبارزه با نیروهای مذهبی که بعدها جمهوری اسلامی را تشکیل دادند کمتر حساسیت نشان می‌دادند و خطر آن‌ها را جدی نمی‌گرفتند. واقعیت این است که شرایط ایران و منطقه قبل و بعد از انقلاب تفاوت بسیار داشت و کمتر کسی حتی تصور حکومت اسلامی و سلطه روحانیت را جدی می‌گرفت. هیچ نمونه تاریخی برای تحقق چنین رژیم‌های موجود نبود. جهان، منطقه و ایران در جو جنگ سرد به سر می‌برد. وحشت امریکا و رژیم شاه از کمونیسم بود و آن‌ها با تشویق و میدان دادن به اندیشه‌های اسلامی، ابزار مفیدی در جنگ علیه کمونیسم می‌دیدند که البته بیشتر کمونیسم روسی مد نظر آن‌ها بود. جنگ‌های ویتنام، هندوچین، لائوس و کامبوج هنوز تازه بودند. تصور ما نیز از پیروزی و تجربه انقلاب بیشتر مدل‌های ویتنام و الجزایر و کوبا و فلسطین بود. جنگ‌های طولانی جبهه‌های آزادیبخش را که در آن زمان در کشورهای متعددی وجود داشت، در نظر داشتیم.

مسأله بعدی جان سختی حکومت پهلوی و نقش امریکا در جهان و در دوران جنگ سرد بود. باندی انگلی از مثنی تازه به دروان رسیده و بی‌فرهنگ که چیزی جز چاپیدن و چاپلوسی در آن‌ها سراغ نمی‌توان گرفت به مدت نیم قرن برابران حکومت کردند. دولتی که ایدئولوژی‌اش ترکیبی از کیش شخصیت تهوع‌آور و شوینیسم بی‌محتوا و کاریکاتوری از مدرنیسمی بود که صرفاً در ظاهر و طرز لباس پوشیدن تجلی می‌کرد، رژیم‌هایی که در آن هم پدر و هم پسر با کودتا و با کمک انگلیس سر کار آمدند و با سرنیزه و غارت حکومت کرده، جماعتی از نوک‌صفتان و چاپلوسان هوادارش بودند. این رژیم از دوران ۲۰ تا ۳۲ جان سالم بدر برد. شاه یکبار در سال ۳۲ مجبور به ترك ایران شده، ولی دوباره برگشته و توانسته بود سال‌های ۳۹ تا ۴۲ را با سرکوب سپری کند. زمانی که شاه در دی [جدی] ۵۷ از ایران فرار کرد، نه تنها بین سلطنت‌طلبان بلکه در میان مخالفان آن نیز بازگشت شاه و سرکوب دوباره جنبش دور از تصور نبود. تنها پس از

۲۲ بهمن [دلو] و فروپاشی کامل سیستم ارتش و دستگاه‌های سرکوب شاه بود که همه غیرقابل بازگشت بودن سلطنت را پذیرفتند. تصور عمومی از جان سخت بودن رژیم شاه، به عکس باور معمول درباره جمهوری اسلامی بود که از بدو تحکیمش، عموماً عده‌ای توهم داشتند که حاکمان جدید بزودی خواهند رفت و در کل سرنوشت جمهوری اسلامی، ساده‌لوحانه، آسان تصور می‌شد. به هر حال در آن دوران، وحشت از ناتوانی جنبش برای نابودی کامل رژیم سلطنتی که از زمان مشروطه به بعد همچون وظیفه ناتمام جنبش دمکراتیک و ضدامپریالیستی تلقی می‌شد طبیعی بود که تمام توجه و حساسیت جنبش و نیروهای گوناگون روی خلاصی از سلطنت متمرکز شود و مسائل دیگر از جمله احتمال روی کار آمدن جمهوری اسلامی در درجه دوم اهمیت قرار گیرد.

به هر حال آنچه پس از انقلاب در ایران حاکم شد، نتیجه مبارزه حاد جریان‌ها پس از انقلاب، نتیجه تناسب قوای متضاد بر بطن ملزومات جامعه بود. بعدها لیبرال‌ها این تز را به عنوان علل شکست انقلاب و پیروزی جمهوری اسلام می‌خواهند به کرسی بنشانند که علت، در عدم حمایت کمونیست‌ها از اصول دمکراسی که منظورشان عدم حمایت از مواضع لیبرال‌ها است. این به مانند این است که ما بخواهیم لیبرال‌ها را سرزنش کنیم که چرا از مواضع کمونیست‌ها دفاع نکردند و آن را بخواهیم عوام‌فریبانه به مثابه علل شکست انقلاب تئوریزه کنیم.

مبارزات خارج از محدوده

در اطراف تهران محله‌هایی شکل گرفته بود که خانواده‌هایی بدون داشتن مجوز خانه‌سازی، سال‌ها در آنجا اقامت داشتند. بسیاری از جوانان حتی در آنجا به دنیا آمده بودند. شهرداری تهران در سال ۱۳۵۶ تصمیم گرفت که این خانه‌ها را به عنوان این که غیرقانونی ساخته شده‌اند، با خاک یکسان کند. مبارزات خارج از محدوده، مقاومت مردم زحمتکش در برابر این تصمیم ظالمانه بود. مأموران شهرداری با حمایت گسترده گارد و ژاندارمری، مأمور اجرای این تخریب بودند. من خود برای اولین بار از نزدیک شاهد این مبارزات تودمئی بودم و می‌دیدم که چگونه زن، مرد، بچه و جوان که شاهد خراب کردن خانه خود یا همسایه شان بودند، ناگهان به حلقه گارد حمله می‌بردند و با سنگ و چوب، مأموران گارد شهربانی و ژاندارمری و لودرهای شهرداری را از منطقه می‌رانند. شدت تهاجم، عزم و خشم مردم و جوانان به حدی بود که لودرهای شهرداری در بیابان‌های اطراف با سرعت فرار می‌کردند و در لای سنگ لایخ و بیابان‌های اطراف گاهی تا نیم متر در هوا معلق بودند. با وجود حضور گسترده گارد، هر روز بعد از چند دقیقه عملیات تخریب عملاً متوقف می‌شد و به روز بعد موکول می‌گردید و جایش را به جنگ و گریز در بیابان و کوچه‌های اطراف می‌داد. نکته‌ای که جلب نظر می‌کرد این بود که این مبارزات در مناطق مختلف جنوب و شرق تهران بدون این که هیچ ارتباطی با یک دیگر داشته باشند، هر یک مستقلاً مبارزه مشابهی را به پیش می‌بردند. بالاخره رژیم بعد از چند روز عقب‌نشینی کرد.

در مبارزات خارج از محدوده، مردم سیاسی نبودند حتی بعضاً افراد مسن‌تر عکس شاه را در دست داشتند تا اصلاً مسأله بعد سیاسی پیدا نکند. این مبارزات حتی پیامد دیگری نداشت و پیش آمد مبارزات بعدی هم نبود و به صورت تک اعتراض با دامنه محدود باقی ماند و تمام شد. اما اهمیت برجسته این مبارزات در این بود که برای اولین بار در اوج قدر قدرتی رژیم با وجود سرکوب وحشیانه هر گونه مخالفی، این بار رژیم بود که عقب‌نشینی می‌کرد. این مبارزات نسیم تازه‌ای در جنبش آن دوره دمید و نشان داد که مقاومت و مبارزه و حتی پیروزی در آن جو سرکوب و خفقان ممکن است. همچنین به نوعی از مبارزه که جنبه تودمئی و نه چریکی داشت اعتبار داد. تغییر در تفکر و نگرش به مسائل مبارزاتی را امکان‌پذیر و معرفی کرد و به ریزش ترس و وحشت از اعتراض و تظاهرات کمک شایانی نمود. علاوه بر

این، مبارزات خارج از محدوده به این اصل از مشروعیت مشی چریکی که امکان مبارزه دیگری غیر از مبارزه مسلحانه وجود ندارد، لطمه زد.

مبارزات از شب شعر سعید سلطان پور به بعد

رژیم که پس از ضربات مهلك سال ۱۳۵۵ بر سازمان‌های چریکی، خود را کاملاً مسلط بر اوضاع فرض می‌کرد، روش‌های خود را از سال ۱۳۵۶ کمی تغییر داد. حکومت در پی آن بود که همزمان با سرکوب سیستماتیک و ریشه‌کن کردن کانون‌هایی که رادیکال و بالقوه خطرناک می‌دانست، به باز کردن فضاهایی برای محافل لیبرالی و روشنفکری بپردازد که پس از سال‌های ۵۰ کاملاً بسته شده بودند. اما در همان زمان سعی در تحریک و اخراج‌های گسترده دانشجویان فعال در فعالیت‌های صنفی و سیاسی می‌نمود، به گونه‌ای که سال ۱۳۵۶ اوج فشار رژیم بر فعالیت‌های دانشجویی و اخراج دانشجویان فعال و به خصوص چپ بود. در همین راستا کوشید دانشگاه‌هایی را که سنت طولانی‌تری در مبارزه داشتند، برای همیشه ساکت کند، مثلاً تحت عنوان انتقال دانشگاه صنعتی تهران به اصفهان، این دانشگاه که از فعال‌ترین کانون‌های مبارزاتی بود، از سال ۱۳۵۶ دیگر دانشجو نپذیرفت. که عملاً به معنای تعطیلی دائمی این دانشگاه بود. انتصاب هوشنگ نهاوندی عامل مستقیم دربار که سالها ریاست دفتر مخصوص فرح را به عهده داشت، به ریاست دانشگاه تهران نشانی از مقاصد رژیم و شرکت مستقیم دربار در خاموش کردن جنبش دانشجویی بود. نمونه دیگر دانشکده فنی تهران بود که از همان روز اول مهر ماه [میزان] ۱۳۵۶ از اولین اقدامات هوشنگ نهاوندی تمام اتاق‌های صنفی دانشکده غارت شده و درها شکسته شده بودند؛ تمام راه‌های فرعی دانشکده به محوطه دانشگاه با زنجیر و نرده بسته شده بود و عملاً راه خروجی به جز در غربی که روبه روی مرکز گارد باز می‌شد، وجود نداشت؛ بیش از ۱۵۰ نفر از فعالان سیاسی و صنفی این دانشکده بدون هیچ دلیلی از يك تا سه ترم از تحصیل محروم شدند؛ پس از اولین تظاهرات، فقط به دانشجویان سال اول اجازه ورود به دانشکده داده شد و ورود بقیه ممنوع گشت. بعد از مدتی، از همین دانشجویان سال اول نیز بیش از ده نفر برای همیشه از دانشکده اخراج شدند.

نکته دیگر این که روی کار آمدن کارتر و سیاست او در تغییر چهره سیاست خارجی امریکا نیز نقش مهمی داشت. امریکا پس از جنگ دوم جهانی، سیاست دخالت و کودتا در کشورهای گوناگون و رابطه نزدیک و دوستانه با تمام دیکتاتورهای منفور آن دوره را دنبال می‌کرد. کارتر با شعار احترام به حقوق بشر، مایل بود که چهره‌ای دیگر از امریکا ارائه دهد و در این راستا مایل بود که رژیم شاه به عنوان متحد و دست نشانده دولت امریکا به بزرگ کردن چهره خود بپردازد. در آن سال‌ها، فعالیت‌های گسترده دانشجویان خارج از کشور و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در افشاکری‌های گسترده خود، آبرویی برای رژیم در خارج باقی نگذاشته بودند و مسأله ایران به عنوان نمونه آشکار يك دیکتاتوری هار در سطح بین‌المللی افشاء شده بود.

شب‌های شعر در انستیتوی گوته در مهر [میزان] ۵۶ و بعد در دانشگاه صنعتی در آبان [عقرب] همان سال در این راستا بود. برای اولین بار بعد از سال‌ها به نویسندگان و شاعران کشور اجازه داده می‌شد که شب شعر داشته باشند. در سال‌های پیش به ندرت به نویسنده یا شاعری اجازه داده می‌شد که در دانشکده‌ای سخنرانی یا شب شعر داشته باشد. در شب‌های متعدد در دانشگاه صنعتی تا آنجائی که به یاد دارم من جمله فریدون تنکابنی، به‌آذین، ناصر زرافشان، باقر مؤمنی سخنرانی داشتند و یکی دو هزار نفر در آن حضور یافتند. اما در ۲۳ آبان [عقرب]، شبی که قرار بود سعید سلطان پور شعر خوانی کند، صدها نفر در جلوی دانشگاه صنعتی در صف باقی مانده بودند تا به داخل بروند. برایم جالب بود که این همه افراد مشخصاً چپ را در يك جا می‌دیدم. من ته صف بودم و شاهد بودم که گارد اعلام کرد داخل سالون

پر است و درها را به سرعت بست. ناگهان در جلوی در شلوغ شد و گارد سعی کرد که افراد را به عقب براند که با شعار و فریاد اعتراض از دو سوی در روبه رو شد، بخشی از جمعیت به سمت میدان آزادی و بخش دیگری به سمت میدان انقلاب به حرکت افتاد. در صف دوم صدها نفر می‌شدیم. بلافاصله رفقای با تجربه‌تر جنبش دانشجویی که سال‌ها تجربه تظاهرات سازماندهی شده را داشتند در جلو و عقب صف با ابتکار عمل، طرح شعارها، گردآمده و سمت و سوی تظاهرات را در دست گرفتند. تظاهرات مسیر راست خیابان را بست و با ترافیک پشت سر امکان رسیدن ماشین‌های گارد منتفی شد. در تمام طول مسیر شیشه تمام بانک‌ها را می‌شکستیم و از جلو کامیون‌های گارد به سرعت به طرف ما می‌آمدند. با نزدیک شدن کامیون‌ها بسیار مراقب بودیم که با فرار چند نفر کل جمعیت حالت فرار و هزیمت به خود نگیرد بلکه به عکس حالت تهاجمی خود را حفظ کند. به محض این که گاردی‌ها فکر می‌کردند می‌توانند بدون مقاومت به داخل جمعیت حمله کنند، باران سنگ و پاره آجر بود که شیشه‌های ماشین آن‌ها را خرد می‌کرد و برایشان چاره‌ای نمی‌ماند جز این که با همان سرعت به راه خود ادامه داده و فرار کنند. از آن پس تمام نفرهای گارد در تمام کشور مجهز به توری‌های محکم در مقابل شیشه جلو و بغل شدند. یک بار درست بالای سر ما رگبار تیر هوایی شلیک شد. به چهار راه نواب که رسیدیم دیگر هوا تاریک و جمعیت ما نیز کمتر شده بود و امکان دستگیری در تاریکی زیاد بود. این مسأله یعنی خطر دستگیری در تاریکی شب باعث شد که حدود میدان نواب که امکان فرار از خیابان‌ها و کوچه‌ها بود به تظاهرات خاتمه داده شود. در طول مدت تظاهرات، ما که در آخر صف مواظب انسجام تظاهرات بودیم، هیچ دستگیری‌ئی مشاهده نکردیم. این تظاهرات با وجود ناهمگون بودن افراد شرکت‌کننده و با این که کسی انتظار و آمادگی درگیری با پولیس را نداشت (حتی تعدادی از دخترها با کفش پاشنه‌دار و دامن شرکت داشتند) بدون دستگیری و زخمی اجراء شد. فردای آن روز در دانشکده از طریق اعلامیه دیواری و گزارش تظاهرات متوجه شدیم که جمعیت صدها نفره دیگری به طور موفقیت‌آمیزی در جهت غرب و جنوب غرب تهران تظاهرات داشته‌اند و جمعیت کثیر داخل سالون همراه سعید سلطان‌پور و نویسندگان دیگر تمام شب را در تحصن به سر بردند و هنوز در آنجا بودند. در همان روز از گزارش مفصلی که روی دیوار چسبانده شده بود، متوجه شدیم که در سفر شاه به امریکا، تظاهرات بی‌سابقه‌ای از جانب ایرانیان مقیم امریکا و دانشجویان ایرانی صورت گرفته، به طوری که از شدت گاز اشک‌آوری که پولیس در مراسم استقبال از شاه علیه تظاهرکنندگان استفاده کرده بود، از چشمان شاه و فرح و کارتر و همسرش اشک می‌آمد. تظاهرات چندین هزار نفره دانشگاه صنعتی در ۲۳ آبان [عقرب] ۱۳۵۶ بزرگترین تظاهراتی بود که از سال ۱۳۴۸ (تظاهرات اعتراض به گران شدن بلیط اتوبوس) به بعد در تهران صورت گرفت و تا مقطع تظاهرات ۱۶ شهریور [سنبله] ۱۳۵۷ بزرگترین تظاهرات ضد دولتی دوران انقلاب، در شهر تهران بود.

رژیم در چهارچوب سیاست جدیدش که می‌خواست تظاهر کند که همچون کشورهای دمکراتیک همه چیز از طریق قانون و دادگاه علنی پیگیری می‌شود، عده‌ای را به عنوان «عاملان اغتشاشات دانشگاه صنعتی» به محاکمه علنی کشاند و تا ماه‌ها اخبار این دادگاه و مصاحبه‌ها و سخنان وکلای مدافع و دادستان و قاضی و روند جلسات دادگاه را در روزنامه‌ها گزارش می‌دادند. این که این دستگیرشدگان چه کسانی بودند برای ما نامعلوم بود. در آن زمان همواره پیش می‌آمد که پس از هر تظاهراتی که برپا می‌شد، گارد عده‌ای را که شباهتی به دانشجو داشتند به عنوان تظاهرکننده دستگیر می‌کرد، در صورتی که تظاهرکنندگان به سرعت کیلومترها از محل دور شده بودند. گوئی برای گارد مسأله‌ساز بود که تظاهراتی صورت بگیرد و آن‌ها عملاً بی‌خاصیت، یا دیر به محل رسیده باشند یا کتک خورده باشند و لازم می‌دیدند که حتماً به هر قیمتی چند نفر دستگیر شده بیگناه را با خود به پایگاهشان ببرند.

ادامه دارد